

ترجمه معجزه الهی نیست! گفت‌وگو با ادیت گراسمن^۱

سارا تیمر هاروی

ترجمه مرضیه مداحی

ادیت ماریون گراسمن (۱۹۳۶-۲۰۲۳) مترجم ادبی اهل آمریکا شهرتش مدیون ترجمه‌های درخشانش از ادبیات اسپانیا و آمریکای لاتین به انگلیسی بود. او آثاری از نویسندگانی چون ماریو وارگاس یوسا، گابریل گارسیا مارکز، سروانتس، ماریا موترو، آگوستو موتروسو، آلواریو موتیس، جولیان ریوس و دیگران ترجمه کرده است. گراسمن به‌خاطر کیفیت ترجمه‌هایش موفق به دریافت مدال رالف مانهایم (انجمن قلم آمریکا) و جایزه ترجمه تورنتون وایلدِر (۲۰۲۲) شده است.

هاروی: گفته‌اید ابتدا قصد نداشتید مترجم ادبی بشوید ولی خواندن کتاب منزلگاهی در زمین^۲ نرودا «مکاشفه‌ای بود که مسیر حرفه‌ای‌تان را از اساس تغییر داد» و باعث شد به «معنایی دیگر» از زندگی دست پیدا کنید.

گراسمن: نرودا کسی بود که مرا با ادبیات آمریکای لاتین آشنا کرد. منزلگاهی در زمین فوق‌العاده بود، شگفت‌آور بود، قبلاً هیچ شعری به خوبی آن نخوانده بودم. پس از خواندن شعر به خودم گفتم من می‌خواهم مترجم بشوم. من باید مترجم بشوم. قبل از آن فکر می‌کردم منتقد و معلم می‌شوم و گه‌گاه نقد کتابی هم می‌نویسم، اما ترجمه کاری بود که می‌توانستم در خانه انجام بدهم و فرصتی در اختیارم می‌گذاشت تا با خیال راحت بنویسم. مجبور نبودم از بخش خلاق ذهنم استفاده کنم و موضوعی را که می‌خواهم درباره‌اش بنویسم ابداع کنم چون موضوع از قبل وجود داشت.

هاروی: آیا بلافاصله عاشق ترجمه شدید؟ شروع بی‌دردسری بود؟

گراسمن: اولین ترجمه‌ام اثری بود از نویسنده‌ای آرژانتینی به نام مسدنیو فرناندز که تاحدی معلم بورخس محسوب می‌شد. عنوان این اثر جراحی پاک‌سازی روان بود و موضوع آن از بین بردن بخش‌هایی از مغز بود. گذشته از یافتن معادل برای واژگان، از کار بر روی لحن اثر هم بسیار لذت بردم. فکر کردم ترجمه خیلی بهتر است از اینکه بروم در کتابخانه بنشینم و

درباره «چیزهای مهم» تحقیق کنم.

هاروی: نوشته‌اید که می‌خواهید صدای متن اصلی را «هرچه عمیق‌تر بشنوید.» در طول این سال‌ها، آیا «آدابی» برای شروع ترجمه جدید پیدا کرده‌اید؟ آیا همیشه به روشی واحد به ترجمه می‌پردازید؟

گراسمن: من خیلی روشمند نیستم و همیشه کارها را به یک روش انجام نمی‌دهم. اما وقتی می‌خوانم، بخشی از ذهنم هست که همراهم می‌خواند، بنابراین متن را هم می‌شنوم و هم می‌بینم. منظورم از اینکه گفتم می‌شنوم همین بود چون من همیشه آن صدای خاص را می‌شنوم.

هاروی: صدایی که می‌شنوید صدای خودتان است؟

گراسمن: بله. صدای من است. این اتفاق زمانی می‌افتد که شعر یا نثری هنرمندانه می‌خوانم. صدایی دارم که همان‌طور که شعر را «می‌بینم»، شعر را «می‌خواند».

هاروی: شما چند متن بسیار قدیمی ترجمه کرده‌اید. به‌عنوان مثال، تنهایی‌ها اثر لوئیس دِ گونگورا که در ۱۶۱۳ نوشته شده است. آیا آن صدا را به همین راحتی می‌شنوید؟ با توجه به اینکه نویسنده دیگر زنده نیست، شما آزادی عمل و مجال بیشتری ندارید تا چیزی را استنباط کنید که فکر می‌کنید نویسنده قصد گفتنش را داشته است، شبیه بورخس که می‌گویند به مترجم خود دستور داده بود که آن چیزی را که می‌خواسته بگوید بنویسد نه آنچه را که نوشته بود.

گراسمن: نه، این‌طور نیست. احساس می‌کنم موظفم چیزی را که آنها به اسپانیایی گفته‌اند به انگلیسی بگویم؛ حالا می‌خواهد نویسنده‌ای قدیمی‌تر باشد یا نویسنده‌ای قرن بیست و یکمی، هرچند همیشه شکاف‌هایی وجود دارد که باید پر شوند زیرا هیچ دو زبانی نیستند که کاملاً با هم مطابقت داشته باشند.

هاروی: شما کریستین هاوکی شاعر و مترجم را می‌شناسید؟ او در مقدمه و تراکل ۳، ترجمه‌های تجربی‌اش از اثر گنورگ تراکل، نوشته «خواندن اثر نویسنده‌ی مرده شبیه جان بخشیدن دوباره به کلماتش است، صدای میانجی صدای روح است، صدای میزبان است.» این حرف با تجربه خواندن و ترجمه نوشته‌های قدیمی‌ترتان هم‌خوانی دارد؟

گراسمن: این حرف باعث می‌شود فکر کنم وقتی ترجمه‌ای انجام می‌دهید در سایه متن اصلی گیر می‌کنید. از این منظر، شما روح هستید و میزبان، جشن؛ زیرا خوانندگان را دعوت می‌کنید اثری را بخوانند که شاید قبلاً نمی‌خواندند! [می‌خندد]

هاروی: حق با شماست. عمل ترجمه دعوت از خوانندگان برای ورود به قلمرویی است که پیش تر به آن دسترسی نداشته‌اند. اما منظور من بیشتر برقراری نوعی ارتباط با نویسنده مرده است که از مرزهای متن فراتر می‌رود. آیا اگر جست‌وجو و کشف این ارتباط میسر شود، فرآیند ترجمه تسهیل خواهد شد؟

گراسمن: معلوم نیست. این نوع ارتباط ممکن است درک شما از متن را مخدوش کند. اگر چهره نویسنده را ببینید و صدای نویسنده را بشنوید، شاید خود متن را نبینید.

هاروی: ترجمه شما از تنهایی‌ها را پنگوئن در ۲۰۱۱ منتشر کرد. آن زمان گفتید که از انتشار این اثر بیش از هر پروژه دیگری هیجان زده شده‌اید، زیرا از زمان تحصیلات تکمیلی‌تان می‌خواستید آن را ترجمه کنید. آیا تجربه ترجمه دِ گونگورا همان چیزی بود که انتظارش را داشتید؟

گراسمن: فکر می‌کنم از حد انتظارم هم فراتر بود. متن آن اعجاب‌انگیز است و دِ گونگورا آن قدر شاعر بزرگی است که چالش ترجمه شعر او به انگلیسی از هر چیزی که می‌توانستم تصور کنم، لذت‌بخش‌تر بود. دِ گونگورا شاعر نکته‌سنجی است. زبانش بسیار زیباست. نه فقط تک‌تک کلمات تأثیر خاص خود را دارند بلکه تک‌تک ابیات نیز هستی متمایزی دارند و همین ترجمه آن را بسیار دشوار می‌کرد.

هاروی: و ترجمه‌های چندان دیگری از دِ گونگورا وجود ندارد که بشود به آنها مراجعه کرد. حداقل در زبان انگلیسی وجود ندارد.

گراسمن: من نمی‌دانم مترجمان دیگر چه کار می‌کنند ولی خودم وقتی چیزی را ترجمه می‌کنم، به ترجمه‌های دیگر نگاه نمی‌کنم. هیچ‌وقت. نمی‌خواهم گوشم را آلوده کنم. می‌خواهم در حد توانم نسخه اصلی را بشنوم و همان را مبنای کارم قرار بدهم. گاهی اوقات پس از اتمام ترجمه به ترجمه‌های دیگر نگاه می‌کنم، اما هیچ‌وقت قبل از ترجمه و یا هنگام ترجمه این کار را نمی‌کنم.

هاروی: تا به حال شده پس از اتمام ترجمه‌تان به ترجمه شخص دیگری نگاه کنید و ببینید تفسیر آن مترجم با تفسیر شما از زمین تا آسمان فرق دارد؟

گراسمن: دوست داری چقدر خودشیفته باشم؟

هاروی: هر چقدر که دلتان می‌خواهد. این حق برای شما محفوظ است!

گراسمن: گاهی به ترجمه‌های دیگران نگاه می‌کنم و به خودم می‌گویم: «هیچ معلوم است حواست کجا بوده؟» ولی معمولاً ترجمه‌های خودم را بیشتر دوست دارم. بالاخره این حرف

را از زبان من بیرون کشیدید!

هاروی: میانه‌تان با انتقاد چطور است؟

گراسمن: در ظاهر میانه‌ام با انتقاد خوب است، ولی در درون انتقاد را راحت نمی‌پذیرم و هیچ دوست ندارم از من انتقاد کنند.

هاروی: هیچ وقت شده با تغییراتی که ویراستار می‌خواسته انجام دهید، کاملاً مخالف بوده باشید؟

گراسمن: همه ویراستارهای من عالی بوده‌اند. شاید من مرعوبشان می‌کنم. نمی‌دانم...

هاروی: مطمئناً این طور نیست. ممکن است افسونشان کنید، ولی بعید می‌دانم بترسانیدشان!

گراسمن: در هر صورت به خودشان اجازه نمی‌دهند که بدون مشورت با من تغییری ایجاد کنند! [می‌خندد]

هاروی: یکی از مواردی که می‌خواهم درباره‌اش صحبت کنم و در بسیاری از کارهای شما دوست دارم، مهارت شما در ترجمه هزلیات و طنز است. این حس بازیگوشی اغلب در ترجمه‌های شما ملموس است. آیا شما آگاهانه در طول سال‌ها به این توانایی رسیده‌اید؟ به‌عنوان مثال، شما جایی گفته‌اید اولین بار دن کیشوت را در نوجوانی خواندید و آن موقع به نظراتان کتابی تراژیک آمد و تا زمانی که بزرگ‌تر نشدید طنزش را نتوانستید ببینید و لذت ببرید.

گراسمن: درست است. دن کیشوت را نمی‌دانم چند بار خوانده‌ام. اولین بار که آن را خواندم، نوجوانی دبیرستانی بودم، و رنج دن کیشوت و رفتار دنیا با او را تراژیک دیدم. واقعاً دردناک بود. بزرگ‌تر که شدم و در اثر گذر عمر نازک طبعی من از بین رفت، آن را شدیداً خنده‌دار یافتم. فکر می‌کنم یکی از دلایلی که بسیاری از مردم آن را کتاب فوق‌العاده‌ای می‌دانند همین است. این کتاب همه اینها را در خود دارد: طنز فراوان و یک تراژدی عمیق و واقعی.

هاروی: کاملاً موافقم، اما فکر می‌کنم که برای خیلی از مترجمان، کم‌دی و هزلیات سخت‌ترین چیزهایی هستند که می‌شود ترجمه کرد. یرون فانداله^۱، استاد دانشگاه بلژیک، معتقد است دلیل سختی ترجمه طنز این است که «متن طنزآمیز مبدأ ممکن است متشکل از سبک و سیاق‌های مختلف و گویش‌ها، گویش‌های اجتماعی و گویش‌های فردی متفاوت (یا در تضاد با یکدیگر) باشد که معادل مستقیمی در زبان مقصد ندارند» و این به‌نوبه خود ممکن است مترجم را به سمت موقعیتی سوق دهد که

مجبور شود از ترجمه «وفادارتر» فاصله بگیرد. این کار، به ادعای فانداله، «فشار زیادی بر مترجم وارد می‌کند و اغلب منجر به بدبینی می‌شود». آیا تا به حال این نوع بدبینی را احساس کرده‌اید؟

گراسمن: نه. چالش ترجمه همین است دیگر. شما هم‌زمان با چند سبک گفتاری و لحن‌های متعدد سروکار دارید و باید آنها را به انگلیسی درآورید. انگلیسی به هیچ‌وجه زبان ابتدایی و ساده‌ای نیست. هر آنچه را که در زبانی می‌توان گفت، معمولاً در زبان انگلیسی هم می‌توان آن را بیان کرد.

هاروی: اما شما در ترجمه طنز مهارت خاصی دارید. ترجمه شما از داستان‌های شگفت‌انگیز آگوستو موتروسو بی‌نهایت خنده‌دار است. این ترجمه نه تنها ذره‌ای از شوخ‌طبعی موتروسو را از دست نداده، بلکه انگار از شوخ‌طبعی لذت می‌برد. چطور به خودتان اجازه می‌دهید این قدر موثر با هزل و طنز بازی کنید؟

گراسمن: فکر می‌کنم طنز در خون من است. شما در کلاس من بوده‌اید و می‌دانید آدم غمگینی نیستم. ذاتاً میل به طنز دارم و در بسیاری از چیزها بیهودگی مسخره‌آمیزی می‌بینم.

هاروی: شوخ‌طبعی شما چیزی نیست که از چشم خوانندگان پنهان مانده باشد. می‌دانم که در هشتادمین سالگرد تولدتان، کمیته ترجمه انجمن قلم (پن) جشن بزرگی برای شما گرفت و بسیاری از دوستان، همسالان و همکاران شما را دعوت کرد تا به جهت ادای احترام به شما و حرفه‌تان سخنرانی کنند. بسیاری از آنها از درخشانی ترجمه‌هایتان، اشتیاق چشمگیرتان برای کار و رفتار گرم‌تان صحبت کردند، اما اشاره‌های زیادی هم به شوخ‌طبعی کذایی‌تان وجود داشت.

گراسمن: آنها همه واقعاً به من خیلی لطف داشتند.

هاروی: همین‌طور است که می‌گویید. بسیاری از این سخنان مرا به خنده می‌انداخت و به ناچار سرم را به نشانه موافقت تکان می‌دادم، اما اعتراف می‌کنم که سخن‌جانانان گالاسی، رئیس و ناشر وقت «فرار، اشتراوس و ژيرو» درباره شما بیشتر برایم جالب بود: «من همیشه شور و عشق به ادبیات را که محرک اصلی ادبی گراسمن در ترجمه بوده است تحسین کرده‌ام. این عشق و شور را می‌توانید در سرزندگی و وفاداری کارهای وی ببینید. ادبی حرفه‌ای نیست، گرچه در کاری که می‌کند کاملاً جدی است. او به معنای اصلی کلمه آماتور است. عاشق کاری است که می‌کند و همه ما ریزه‌خوار تعهد بی‌حدوحصر او به حرفه‌اش هستیم.» می‌خواستم پرسیم منظور گالاسی از «به معنای اصلی کلمه آماتور است» چیست؟

گراسمن: اولین بار که چند کلمه اول این عبارت را خواندم، گفتم: «یعنی چه!» و خیلی ناراحت شدم، اما در ادامه عبارت فهمیدم که می‌خواهد بگوید که من عاشق کارم هستم چون آماتور هم در اصل به همین معنی است. آنچه او گفت در نهایت ستایش آمیز بود، اما واژه «آماتور» بار معنایی مثبتی ندارد.

هاروی: باتوجه به اینکه آن موقع هشتاد سالتان بود و ابتدای کارتان هم نبود، و مسلماً در اوج کار خود هم بودید، و کمیته ترجمه انجمن قلم (پن) هم آن جشن را برپا کرده بود تا از یک عمر کار شما تقدیر کند، به کار بردن این واژه خیلی عجیب بود. ولی من شما را مترجمی حرفه‌ای و تمام‌عیار می‌دانم و این کمترین چیزی است که در حق شما می‌توانم بگویم. اما آنچه بسیار مهم است این است که شما خودتان را چگونه می‌بینید؟ دوست دارید شما را چگونه ببینند؟

گراسمن: دوست دارم مرا آدمی حرفه‌ای ببینند که عاشق کاری است که می‌کند. این خیلی بهتر از این است که مرا آماتور توصیف کنند.

هاروی: در زندگی حرفه‌ای‌تان، زن بودن شما تأثیری بر نگاه مردم به کارتان داشته است؟

گراسمن: قطعاً داشته است. مخصوصاً در دوران دانشجویی‌ام. آن روزها دانشجویان دختر دوره‌های تحصیلات تکمیلی زندگی سختی داشتند. استادی داشتیم که یک بار به من گفت: «می‌دانی که تو جای کسی را گرفته‌ای که می‌توانست در این رشته به کارش ادامه دهد ولی تو فردا ازدواج می‌کنی و باید بنشین و بچه بزرگ کنی.» واقعاً عصبانی شدم. گفتم: «تو اصلاً چه می‌دانی که من قرار است چه کار کنم.»

هاروی: فکر می‌کنم این روزها از این نوع آدم‌ها کمتر پیدا می‌شوند چون فشارهای اجتماعی باعث می‌شود این نوع اظهارات زن‌ستیزانه را مخفی کنند. در نوشته‌هایشان هم مخفی می‌کنند؟

گراسمن: فرق می‌کند. قطعاً در ادبیات قدیمی‌تر نحوه رفتار با زنان نسبت به الان تفاوت‌هایی دارد که خوب است. رفتار با اقلیت‌ها هم تغییر کرده است. غالب نویسندگان مسن‌تر اعتقادات متعصبانه و تبعیض‌آمیز زمانه خود را در نوشته‌هایشان منعکس کرده‌اند و ترجمه آن متون خیلی خیلی سخت است.

هاروی: می‌توانیم سیاسی صحبت کنیم؟

گراسمن: به شرط اینکه به ترامپ رأی نداده باشید.

هاروی: من شهروند آمریکا نیستم. نمی‌توانم رأی بدهم.

گراسمن: بسیار خوب. پس می‌توانیم سیاسی صحبت کنیم.

هاروی: شما آثار بسیاری از نویسندگان آمریکای لاتین را ترجمه کرده‌اید. چند نفر از آنها در تبعید می‌نوشتند و از داستان‌های خود برای نقد وضعیت اجتماعی و سیاسی سرزمین و منطقه خود استفاده می‌کردند. آیا هیچ‌کدامشان دیدگاه شما را تغییر داده است؟

گراسمن: فکر نمی‌کنم. من همان چپ قدیمی هستم که بودم و هرآنچه خوانده‌ام یا ترجمه کرده‌ام نظرم را تغییر نداده است.

هاروی: اما شما حالا مترجم بسیار مشهوری شده‌اید. متوجه شده‌ام که در ترجمه‌های اخیرتان معمولاً بخشی را با عنوان یادداشت مترجم به کتاب اضافه می‌کنید، به اضافه مطلبی درباره زندگی نویسنده که تقریباً به اندازه یادداشت شماست، حال آنکه در سال‌های اول کارتان چنین کاری نمی‌کردید. اگر اشتباه نکنم، سال‌ها طول کشید تا حتی نام خودتان را روی جلد کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنید بیاورید.

گراسمن: این کار بدون مبارزه تحقق پیدا نکرد. وکیل فقیدم، نیل گاجر، روحیه بسیار جنگنده‌ای داشت. خیلی دوستش داشتم. آن اوایل از من پرسید: «چرا نامت روی جلد نیست؟» گفتم: «چون نام مترجم روی جلد کتاب‌ها نمی‌آید» گفتم: «از این به بعد می‌آید». و آنقدر به ناشرها فشار آورد تا نامم روی جلد ترجمه‌ها آمد.

هاروی: چه احساسی پیدا کردید؟ معذب بودید؟ هیجان‌زده بودید؟

گراسمن: هر دو. اول معذب بودم ولی بعد خوشحال شدم. فکر کردم واقعاً وقتش رسیده که به مترجم دیگر به چشم رابط و میانجی بیچاره نگاه نکنند و او را در خلق ترجمه شریک نویسنده بدانند.

هاروی: ظاهراً شما جزو اولین‌ها بودید.

گراسمن: فکر کنم اولین نفر بودم و به خاطر تلاش‌های وکیل‌هایم بود و بعد از آن، آوردن نام مترجم بر روی جلد به رویه‌ای متعارف تبدیل شد.

هاروی: فکر می‌کنم نام اکثر مترجم‌ها حالا دیگر روی جلد می‌آید، این‌طور نیست؟

گراسمن: در بیشتر موارد بله. حالا دیگر اکثر خوانندگان و اهالی جامعه ادبی اگر نام مترجم روی جلد کتاب یا در نقد ترجمه ذکر نشود عصبانی می‌شوند.

هاروی: بله! منتقدان طوری راجع به ترجمه صحبت می‌کردند که انگار ترجمه حاصل یک معجزه الهی است. لقاح مطهر! انگار که نویسنده چند بار سرفه می‌کند و یک مرتبه، ترجمه‌ای عالی از رمانش به زبانی دیگر ظاهر می‌شد.

گراسمن: خیلی مضحک است! [می خندد]

هاروی: تا حالا شده که فقط به خاطر لذت ترجمه کنید؟

گراسمن: خیر. پدرم سازمان دهنده اتحادیه کارگری بود و من به این اصل معتقدم که هر چقدر هم که از کار لذت می برید، باید برای کارتان دستمزد بگیرید، مگر اینکه بخواهید در کاری مشارکت کنید که در جهت هدفی خاص باشد.

هاروی: درباره آینده صحبت کنیم. حالا که به آرزوی دیرینه خود رسیده‌اید و د گونگورا را ترجمه کرده‌اید، نویسندگان دیگری هستند که مایل باشید آثارشان را ترجمه کنید؟

گراسمن: دوست دارم در همان قلمرو باقی بمانم و آثار فرانسیسکو د کودو^۲ را ترجمه کنم که معاصر د گونگورا بود. در واقع آنها دشمن سرسخت هم بودند. فکر می‌کنم د کودو تیزترین و ناپاک‌ترین ذهن را در قرن هفدهم در اسپانیا داشت. همه را مسخره می‌کرد اما معرکه‌ترین غزل‌ها را هم نوشت.

هاروی: حالا که آزاد هستید، می‌توانید با خیال راحت پروژه‌های جدیدی را که مورد علاقه‌تان است دنبال کنید و به ناشران پیشنهاد دهید؟

گراسمن: حدس می‌زنم به مرحله‌ای رسیده‌ام که ایتالیایی‌ها آن را «بطالت لذت بخش» می‌نامند. خیلی لذت بخش است که آدم هیچ کاری نکند. مثلاً اینجا نشسته‌ام و با شما صحبت می‌کنم، بدون اینکه در ذهنم به این فکر کنم که بهتر است برگردم زیرا ترجمه‌ای انتظارم را می‌کشد و باید ده صفحه دیگرش را قبل از پایان روز انجام دهم. این بطالت خیلی رهایی بخش است. ☺

<https://www.asymptotejournal.com/interview/an-interview-with-edith-grossman> ۱

سارا تیمر هاروی نویسنده و مترجم ادبی ساکن بروکلین است.

² Residencia en la Tierra

³ Ventrakl

⁴ Jeroen Vandaele

⁵ Francisco de Quevedo